

رسالت

دوهفته نامه رسالت فصل اول تاریخ : 97/6/30



حال واحوال همه پرسے

یک فوجان مایہ داری



یک فوجان مایه داری

راستی

راستی لازم نیست یاد آور شوم این بخت برگشته ها عکس‌هایی که از زندگی لاکچری و ماشین های لاکچری ترشان در اینستاگرام میگذارند را من و شما هم هر شب در خواب می بینیم.

البته بر دیدهای حق که بنشینیم، نقش مهم اقتصادی‌شان را هم نباید نادیده گرفت. این‌ها علاوه بر اینکه از آستین کت های مارکشان دست‌های خودشان به همراه ساعت‌های سنگین میلیونی بیرون می‌آید، دست نامرئی بازار که تعیین کننده است هم از پاچه‌ی اینها ... عذرخواهم ... آستینشان بیرون می‌آید تا یادم نرفته بگویم که این بچه‌ها ریاضی‌شان ضعیف است؛ چون هرگز معاسبه نکرده‌اند که چند قرن یا چند دهه باید کار کنند تا فقط یک مازاراتی ناقابل بخرند، بهره‌ها و قسط‌های وامی هم که نداشته‌اند، آخر می‌دانید این طفل معصوم‌ها رشته‌های نخشان دست پدرانشان است، حال کار نداریم

نخ اقتصادی و سیاسی یا نخ...

به هر حال اینها مصرف کنندگان ثروت در جامعه‌اند. همان‌هایی هستند که زمانی پدرانشان برای پدرانمان سخن از ساختن جامعه‌ی آرمانی و بدون فقر به میان می‌آوردند. البته بنده‌های خدا یادشان رفته بود مشخص کنند برای کدام قشر جامعه؛ اما خب تأثیر عدم کشف تفکیک ژنی را هم نباید نادیده گرفت

یاد گذشته بخیر

در گذشته تیپ آقازاده‌ها همان تیپ حاجی بازاری بود یعنی تظاهر به فقر و غنا؛ اما امروز کت و شلوار سرمه‌ای به همراه یک عدد تسبیح شده شرح ظاهر آقاها و دیوارهای کاخ‌های میلیاردی و سکه‌های گاو صندوق‌ها و ماشین‌های پارکینگ‌هایشان شده شرح باطن آنها

راستی شنیده‌ام از جاذبه گردشگری و تاریخی آقازاده در استان یزد اسکناس‌های ۲۰ هزار ریالی کشف شده. به مورخان بگویید دست نگهدارند، با این نوسانات قیمت دلار بهتر است قلم موها و کاردک‌هایشان را بردارند و به کاوش کردن‌های خارج از کشور حساب‌های بانکی آقاها و آقازاده‌ها در بانک بپردازند. از این طریق، به حق آثار ملی بیشتری را کند و کاو خواهند کرد

در پایان

هم لازم است دعایی برای سلامتی پدرانمان بکنیم که ژن خوب را به ما ارث ندادند در غیر این صورت معلوم نبود ما در جزایر قناری و یا سواحل مدیترانه مشغول به چه کاری بودیم و هرگز هم یادمان نرود که مسئولین ما چقدر به فرمان هستند که از لذت زندگی در ویلاهای اروپایشان گذشته‌اند و پشت میزهای خدمت به خلق روزگار سپری می‌کنند

نویسنده: عاطفه

طی تحقیقاتی که توسط سیاستمداران بر روی فرزندان خود، فرزندان خواهران و برادران خود، فرزندان اقوام و خویشاوندان درجه‌ی دو خود و فامیل‌های دورشان انجام داده‌اند و آنها را با مردم عادی مقایسه کرده‌اند، اصل مهمی به اسم ویژه‌ی خواری ابداع کرده‌اند که طبق این معامله ... عذرخواهم ... معادله، آقازاده‌ها، برادرزاده‌ها، خواهرزاده‌ها، عمو و عمه و خاله و دایی‌زاده‌هایشان به هیچ وجه نمی‌توانند مناطق زعفرانیه و قیطریه و نیاوران تهران را ترک کرده و به مناطق پایین شهر تهران از جمله شوش و مولوی تغییر مکان دهند چقدر دلم برایشان می‌سوزد؛ چون آنان علاوه بر اینکه حق ندارند ویلاها و خانه‌های تورتوی کسانادایشان را رها کرده و باغی در حومه‌ی تهران داشته باشند، حق پیاده شدن از ماشین‌های میلیاردی‌شان را هم ندارند و نکته‌ی تأسف بارش اینجاست که هرگز هیچان تصادف و مرگ با ماشین‌های کاغذی که تولید ملیست و پدرانشان آنها را حقارت ... عذرخواهم ... حمایت می‌کنند را نخواهد چشید

ماژن بدهای خوشبخت

دلم برای شان به رحم می‌آید. ماژن بدهای خوشبخت دو سال گریه دو زدن‌های خدمت سربازی را داریم که آن طفلک‌ها از این فیض نظامی محروم‌اند و جای آن پدرانشان در نهایت بی‌خیالی کارت پایان خدمتشان را روی پره‌های قوی رو تختی‌شان می‌اندازند

زمانی که ما بیداریم و زندگی به سبک خفاش‌ها را در کنار "آقا پلیسه" تجربه می‌کنیم و برای کنکور درس می‌خوانیم آنها روی همان تخت پر قویشان می‌خوابند و صندلی دانشگاه برایشان خریده می‌شود، حال عمق فاجعه اینجاست که اگر بر فرض محال در دانشگاه‌های ایرانی درس بخوانند تنششان به تن ما می‌خورد و خار ژن‌های بدمان باعث می‌شود اوف شوند

بگذارید برایتان نگوییم که بعد از گذراندن تحصیلات عالی که حال کار نداریم گذرانده‌اند یا خوش گذرانده‌اند، ما مدرکی در دست داریم و کلی روزنامه که خروس کیف در آنها به دنبال استخدامی‌ها هستیم و اخرس هم در اسنپ و چیتکس و تپسی اشتغال میابیم؛ اما آن بدبختها یک رانت اطلاعاتی دارند و یک عدد نفوذ و قدرت پدر و یا نامی از بستگان دور و نزدیکشان که با همان داشته‌های اندک دل را به بازار اقتصاد می‌زنند و تهش هم هیچ هیچانی ندارند چون می‌دانند شکست اقتصادی در کار نیست

سوابق سیاسی

من و میم

امروز بعد از حدود دو و نیم سال، دوباره با میم صحبت کردم. آخرین بار همدیگر را در حرم دیده و با هم حرف زده بودیم. پدرش همزمان داشت آخرین روزهای دوره اول حضورش در مجلس را می‌گذراند. آن موقع دلمان میخواست وضع جامعه را بهتر کنیم. بعنوان دو نوجوان هفده ساله، واقعا هدف مان همین بود. اخراش هم به اختلاف نظر رسیدیم. آن روز سعی داشت ترغیبم که با هم برویم به حوزه علمیه

بحث اصلی‌ام با او سر این بود که برای تاثیر گذاري مثبت، لازم نیست درس دين بخوانيم. اما او مي‌گفت که برای تاثیر گذاشتن، اول بايد حق و باطل را از هم تشخيص داد و بهترين مسير، اين است که بينيم خدا چه مي‌گويد. همينقدر ساده در آزمون ورودی حوزه شرکت کردم و چند هفته بعدش فهمیدم در حوزه علمیه قم قبول شده‌ام. اما برای حوزه رفتن بیش از حد غیرمذهبی بودم. راستش نماز خواندن برای حضور در حوزه کافی نبود. حالا هم نیست. ديگر میم را ندیدم. مسير زندگي جوري پيش رفت که آمدم دانشگاه و از قضا پدرش استاد اقتصادمان بود. البته دوباره در انتخابات شرکت کرده و پیروز شده بود و نمی توانست بيايد سر کلاس اجباراً درس را هم دادند به یک نفر ديگر

ارز دانشجویی

امروز و حید-برادرم- زنگ زد و گفت با تعدادی از دانشجویان در شرف خروج از کشور، مقابل بانک مرکزی تجمع کرده‌اند. مشکل، ارز دانشجویی بود که بعد از اصلاحات بانک مرکزی، همراه با ارز مسافرتی، مایه شده بود. و حید به یاد داشت که قبلاً در خانه، دو سه بار از میم و شغل پدرش حرف زده ام. تماس گرفت و گفت می خواهد میانجی شوم و بروم با میم حرف بزنم و بگویم که به پدرش بگويد که در ساعتی خاص از امروز، نماینده معتزمین می‌خواهد با او صحبت کند. این

سریعترین راه برای رساندن جزییات اعتراض به گوش مجلس است و فرایند پیگیری را هم تسريع می‌کند. با این گمان که شاید آشنا بودنم با پسر نماینده و از طرفی با نماینده معتزمین-و حید- باعث جدی تر گرفته شدن مطالبات شود در این میان، چیزی که و حید یادش نبود، سکوت دو و نیم ساله بین من و میم بود آن هم بعد از مشاجره مان سر رفتن یا نرفتنم به حوزه و بعدش کشیده شدن بحث به میزان کارآمدی پدر او در مجلس ظهر حوالی ساعت دو به میم پیامک دادم و گفتم اگر وقت دارد

می خواهم با او تماس بگیرم. یک ساعت و نیم بعد، خودش تماس گرفت

نویسنده: ناطقه

سلام و احوالپرسی گرمی کرد که خیلی وقت بود مانندش را نچشیده بودم. تمام حال و احوالمان در نزدیک به یک دقیقه تمام شد. مجبور شدم بروم سر اصل مطلب. اصل مطلب حدود سه دقیقه به طول انجامید و در هر لحظه اش داشتیم به این فکر می کردیم که چقدر دوست خوبی نبوده ام برای میم. هر چند که او حالا در قم زندگی می کند و کمتر مشاهد است، اما می شد در این دو

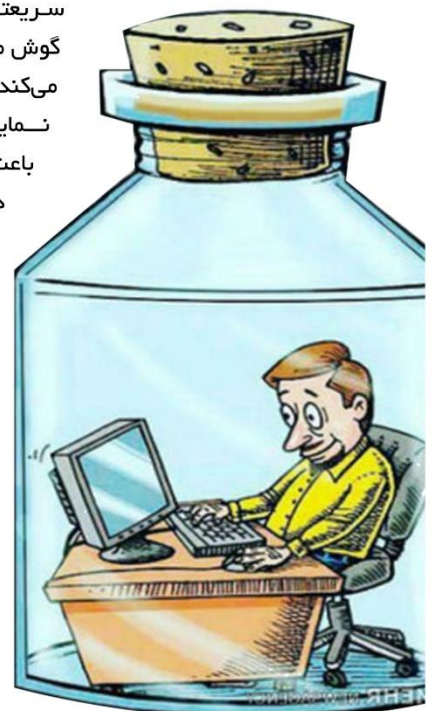


و نیم سال، لاقل یک قرار ملاقات ترتیب داد در پایان تماس، برای این که خودم را دوست خوبی نشان دهم، از او پرسیدم که مشهد است یا نه. پاسخش مثبت بود. دیگر چیزی برای گفتن نداشتیم. فقط می‌خواستم بگویم اگر وقت دارد، دوست دارم ببینمش، اما پایان یک مکالمه کاملاً کاری، اصلاً جای خوبی برای تنظیم قرار ملاقات به نظرم نرسید. گفتم «چه خوب! پس با احمد رضا صحبت می‌کنم.»

همینقدر گنگ و مبهم. در کمتر از ده ثانیه خداحافظی کردیم. چهار پنج ساعت بعدش تماس گرفت و گفت شماره فرد ثالث را برای پدرش بفرستم. او هم ساعت یازده شب به آن شماره زنگ می‌زند. آخرش گفتم به خانواده سلام برساند و حتی یک بار هم پدرش را با عنوان «حاج آقا» یاد کردم که حالم را به هم زد. قبلاً به جای حاجی یا حاج آقا می‌گفتم «بابا». مثلاً می‌گفتم «به بابات سلام برسون»

یا «بابات دقیقاً توی مجلس چه کار کرده؟»
التماس دعا کرد و بعد از دو سه بار خداحافظی، تلفن را قطع کردم. چند دقیقه پیش نقشم به عنوان واسطه، با رد و بدل کردن شماره ها و تایپ کردن عبارت «موفق باشی» در چتم با و حید تمام شد. معلوم نیست نتیجه کار چه می‌شود. احتمالاً برایم آنقدر هم مهم نخواهد بود. الان فقط به یک چیز فکر می‌کنم. این که کی ممکن است میم را دوباره ببینم. هر چند که احتمالاً دیدارمان ناگزیر، زمینه قدردانی از او را بخاطر حضورش بعنوان یک حلقه در زنجیره امروز دارد

اما زندگی همین است. چیزهایی که رخ می‌دهد و هیچکس نمی‌فهمد چطور رخ داده. تماس‌هایی گرفته می‌شود و مشکلاتی رفع یا پیشنهادهایی داده می‌شود. این وسط فقط چند نفر زنگ می‌زنند و چاپلوسی می‌کنند و کمی حالشان بد می‌شود.

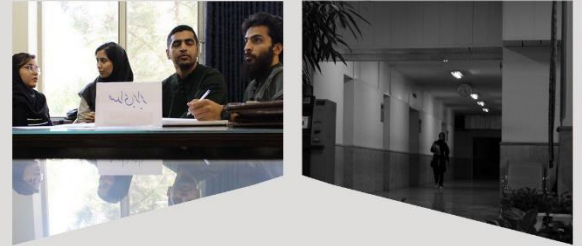


میخواهیم صدای دانشجو شنیده شود

فکر میکنم فرزندان مادر کتاب های تاریخشان این روزهایمان را به عنوان یکی از تلخ ترین ها بخوانند

دغدغه دانشجو

این که یکی پس از دیگری درس های مختلف را مورد کنکاش قرار دهم در این مقال نمی گنجد؛ اما آن چه به عنوان درس می خوانیم باید با کاربردی که در جامعه دارد هم خوانی داشته باشد مثلاً به مدیران اصول اختلاس را، به سیاسیون اصول عدم شفافیت سازی را، به فیلمسازان ساخت فیلم هایی پر از شوخی های سخیف اما پر از آهنگ و ضرب را، به معمارانمان نقشه کشی های نامناسب را و... «ضمن ارادت به همه مدیران و سیاسیون و فیلمسازان و معماران و...» این که درس هایی که می خوانیم عموماً با رشته هایمان تناسب آن چنانی ندارد یکی از دغدغه های دانشجویان است. در یکی از کشورهای دوست، در طی دوران تحصیل، برای دانشجویان، دوره کارورزی مرتبط با رشته وجود دارد که البته اینجا هم دوره کارورزی وجود دارد منتهی کمی نامرتب با رشته هاست من باب مثال گاهی وقت ها دوره های کارورزی در تاکسی های اینترنتی و خطوط تاکسی وکیل آباد طی میشود! که این هم یک نوع دوره کارورزی است دیگر باعث میشود ما روز به روز مایکل شوماخرهایی را تحویل جامعه بدهیم علی برکت الله در هر صورت، واضح است که تمام ما با اینکه شاید کتاب هایی که می خوانیم خیلی به رشته هایمان مرتبط نباشد و فقط می خوانیم که خوانده باشیم ولی آینده این مملکت به ما بستگی دارد البته اگر اجازه عرض اندام به جوانان داده شود و شغل ها و منصب ها دست به دست نچرخد قرار است ما ورق دیگری را رقم بزنیم



ضرس قاطع

به ضرس قاطع می توانم بگویم اگر از جامعه های پرسیده شود کدام درس تا به حال در زندگی تان کاربرد آن چنانی نداشته از ۱۰۰ درصد افراد ۱۰۳ درصد می گویند ریاضی! اینکه کلی معادله را حل کنی تا بفهمی لیمیت فلان می شود سینوس فلان و بعد این دو را مساوی با $X^2 + Y^2$ بدهی و تا آخر ماجرا بروی و در آخر نفهمی چه کرده ای و چرا! ضمن اینکه بسیار زجر آور است اما از واجبات درس شیرین ریاضی است

تا به حال که رویت نشده است از این دست معادلات در معاملات و بعضاً تعاملات استفاده شود مگر اینکه جهان آنقدر پیشرفت کند که مثلاً ماشین ها با زاویه ۴۵ درجه از هم رانندگی کنند البته با در نظر گرفتن قانون پایستگی یا من باب مثال چند عدد درباره ارتفاع و وزن و ابعاد چیزی بدهیم و بعد با استفاده از قوانین فیزیک بگوییم قد و وزن دانشجو های مذکر ترم آخر فیزیک را بدست آورید! اینکه با خود میگویید از ریاضی وارد فیزیک شد کاملاً درست است

بگوییم قد و وزن دانشجو های مذکر ترم آخر فیزیک را بدست آورید! اینکه با خود میگویید از ریاضی وارد فیزیک شد کاملاً درست است زیرا فیزیک هم جزء همان دست از درس هاست که کاربردی در زندگی یک انسان معمولی ندارد حالا خواص را نمیدانم! اما آنچه پرواضح است ما هیچ وقت باخواندن فیزیک # پسر سفیر و # دختر وزیر و # آقا زاده نمی شویم که نمی شویم تمام ماجرا به ریاضی و فیزیک ختم نمی شود مثلاً درسی مثل تاریخ را در نظر بگیرید این که دانشجویی برای گرفتن مدرک لیسانس رشته فلان باید دو واحد تاریخ پاس کند در حالی که رشته فلان عملاً ربطی به تاریخ ندارد و ضمناً در حد کفایت در دوران مدرسه.. تاریخ خوانده است تاثیر مؤثر و مثبتی ندارد

کلام آخر

به قول شاعر "چه بخوای چه نخوای باید بخونی درسو". آقا آش کشک خاله ست دیگه به امید روزی که آنقدر پیشرفت کنیم که متوجه این بیهودگی بعضی از درس ها برای آینده بشیم و درس های بیخود رو شیفت و دیلیت کنیم! کاش متوجه بشن درس هایی بذارن تو چارت درسیمون که پس فردا اگر تو شغل هامون به مشکلی برخوردیم دستپاچه نشیم و بفهمیم باید چی کار کنیم

میخواهیم صدای دانشجو شنیده شود



حال و احوال همه پرسه



ایرادات فراوانی برای این اصل ذکر شده است در حال حاضر این اصل به عنوان راهکاری نجات بخش مطرح می‌شود؛ اما تا زمانی که ایرادات و ابهامات آن رفع نشود، قابل بهره‌گیری نیست. از جمله این ابهامات این که این امکان وجود دارد که برخی مطامع حزبی موجب برگزاری یا عدم برگزاری این نوع همه‌پرسی شود و باید ابهام در میزان اهمیت بررسی مسئله مورد نظر معین شود

بسیار خوب بود اگر به طور میانگین در هر دو سال یک مرتبه چنین همه‌پرسی برگزار می‌شد؛ اما در طول چهار سال تنها سه مرتبه همه‌پرسی برگزار شده است که این امر معلول عدم تعیین متولیان این همه‌پرسی است.

این را هم باید در نظر گرفت که هیئت نظارت بر اجرای قانون اساسی به فراموشی سپرده شده و پیش نیاز همه پرسی، وجود یک نهاد ناظر قاطع است. شوریای نگهبان نیز باید لازمه‌های چنین امری را میسر کند تا این مسئله به امری غریب و خلاف روح حاکم بر قانون اساسی تبدیل نشود و دست‌مایه‌ی جناحین سیاسی برای تأمین مطامع سیاسی نگردد

نویسنده: گل‌مکانه

فلاسفه یونان باستان

برای اولین بار، شیوه‌های مختلف حکومت را تبیین کردند و مزایا و مضار آنان را برشمردند. در تمام گونه‌های نظام حکومتی، امکان انحراف حاکم یا حکام وجود دارد. این انحراف در عباراتی مانند ظلم، فقر، سرکوب، استبداد و ... تعریف می‌شود. در قرون بعد، راه‌هایی برای تداوم حکمرانی حکومت‌ها به شکلی که حکومت دچار انحراف نشود، در قوانین اساسی هر کشوری، مطرح شد. هر چند که عملکرد حکام می‌تواند متفاوت باشد. همان‌طور که قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی، در دوره استالین، بسیار ایده‌آل و رویایی بود؛ اما در واقعیت، اتفاقات دیگری رخ داد که همه‌ی آنها بر اساس قانون بودند! اتکای برخی امور به رأی مردم، اصل تفکیک قوا و حاکمیت ملی، مهم‌ترین ابزارهای تنظیم‌کننده‌ی روابط حکومت با حکومت‌شوندگان و حتی دیگر حکومت‌ها است

قانون اساسی

قانون اساسی ایران در سال ۱۳۵۸، به خوبی اختیارات قوا را از یکدیگر تفکیک و حاکمیت ملی را در بعد حقوقی تعریف کرد. در شرایط بحرانی جنگ تحمیلی، چالش‌هایی از قبیل عزل بنی‌صدر، اختلافات نخست وزیر با ریاست جمهور و چالش‌های دیگری در قضایای عزل قائم مقام رهبری و جریان پذیرش قطعنامه که هر یک می‌توانست به بحرانی جدی تبدیل شود، با تمسک به قانون اساسی یا به طور دقیق‌تر احترام همه‌ی نهادها به قانون اساسی به راحتی حل شدند

در سال ۱۳۶۸ لازم بود که قانون اساسی با شرایط روز منطبق گردد و مورد بازنگری قرار گیرد. این بازنگری و انعطاف‌پذیری در قانون، کشور را به راحتی از مسئله‌ای حساس مانند جانشینی رهبری عبور داد. این بازنگری با اتکا به رأی مردم به تصویب رسید

اصل ۵۹ قانون اساسی

بر پایه‌ی اصل ۵۹ قانون اساسی، در مسائل مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، تصمیم‌گیری می‌تواند با مراجعه‌ی مستقیم به رأی مردم انجام بگیرد. البته در صورتی که این تصمیم، به تصویب دو سوم کل نمایندگان مجلس برسد

یک جرعه شعر

آنقدر فکرت میکند ، ذهن مرا مشغول که
آخر نمازم از پی تشکیک باطل میشود

هر چند موج موی تو غرقاب غم کرده مرا
اما پناه من تویی ، طوفان که در دل میشود

فرهاد شیرین را مبین ، مجنون به لیلی دل مده
عمر تباہ و سوز دل ، از عشق حاصل میشود

با تو دل دیوانه ام ، از غیر غافل میشود
در گیر و دار چشم تو اوضاع ، مشکل میشود

حتی دهان پنجره وامانده از زیبایی ات
روی تو با یک خنده ی مستانه کامل میشود

گر زلف مست خویش را در روسری پنهان کنی
این مرد عاشق پیشه ی دیوانه ، عاقل میشود

نویسنده: اکرمه

این قسمت نمره ی بیست

محمدجعفر خیاطی
عجیب ترین معلم دنیا بود ، امتحاناتش عجیب تر ...
امتحاناتی که هر هفته می گرفت و هر کسی باید...
پرگه ی خودش را تصحیح می کرد
آن هم نه در کلاس، در خانه...
دور از چشم همه
اولین باری که برگه ی امتحان خودم را تصحیح...
کردم سه غلط داشتم
نمی دانم ترس بود یا عذاب وجدان، هر چه بود نگذاشت
اشتباهاتم را نادیده بگیرم و به خودم بیست بدهم
فردای آن روز در کلاس وقتی همه ی بچه ها برگه هایشان
را تحویل دادند فهمیدم همه بیست شده اند به جز من
به جز من که از خودم غلط گرفته بودم
من نمی خواستم اشتباهاتم را نادیده بگیرم و خودم
را فریب بدهم
بعد از هر امتحان آنقدر تمرین می کردم تا در امتحان
بعدی نمره ی بهتری بگیرم
مدتها گذشت و نوبت امتحان اصلی رسید، امتحان که
تمام شد ، معلم برگه ها را جمع کرد و برخلاف همیشه
در کیفش گذاشت
چهره ی هم کلاسی هایم دیدنی بود
آن ها فکر می کردند این امتحان را هم مثل همه ی
امتحانات دیگر خودشان تصحیح می کنند
اما این بار فرق داشت
این بار قرار بود حقیقت مشخص شود
فردای آن روز وقتی معلم نمره ها را خواند فقط من
بیست شدم
چون بر خلاف دیگران از خودم غلط می گرفتم ؛ از
اشتباهاتم چشم پوشی نمی کردم و خودم را فریب نمی
دادم
زندگی پر از امتحان است
خیلی از ما انسان ها آنقدر اشتباهاتمان را نادیده می
گیریم تا خودمان را فریب بدهیم
تا خودمان را بالاتر از چیزی که هستیم نشان دهیم
اما یک روز برگه ی امتحانمان دست معلم می افتد
آن روز چهره مان دیدنی ست
آن روز حقیقت مشخص می شود و نمره واقعی را می
گیریم
تا می تونی غلطهای خودت را بگیر قبل از این که غلطت
را بگیرند.

در صورتی که تمایل به نشر و چاپ
مطلبتون در رسالت دارید با ما در ارتباط
باشید

@resalat_fum

شنا سنامه

صاحب امتیاز و مدیر مسئول : سید مهدی وزیر

سر دبیر : محمدزاده

نویسندگان

سیاسی : عنابستانی ، گلمکانی زواری ، حاتمی

اجتماعی : سیدی فرد ، عاطفی

فرهنگی - صنفی : قربانی ، رحمان زاده ، عارف نسب ، لشکری

دوستان ادبی : افتخاری ، ناطقی ، قدوسی ، ندافی ، اکرمی

عکاس : رئیس زاده

ویراستار : گلمکانی

طراح و صفحه آرا : نامحی